
رساله سیاست*

ترجم: محسن مهاجرنیا

پیش‌گفتار

رساله «السیاسه»، از جمله آثاری است که فارابی در زمینه وظیفه سیاسی، اجتماعی و اخلاقی افراد نگاشته است. در انتساب آن به فارابی جای تردیدی نیست. عمده شارحان و مترجمان فارابی، از این رساله یاد کرده‌اند؛ از جمله: دکتر م. دنلوپ در مقدمه فصول مدنی و دکتر عبدالرحمن بدوی در سال ۱۹۸۰ آن را به چاپ رساندند. استاد معلوف در سال ۱۹۰۸ در بیروت و استاد یوحنا قمیر در رساله‌ای به نام الفارابی (از انتشارات دارالمشرق بیروت) و فارابی شناسان دیگر عرب، از آن یاد کرده و به فارابی نسبتش داده‌اند.

در مجله فرهنگ (ش ۲ و ۳، ۱۳۶۷) جناب آقای دانش پژوه، تحقیقی در مورد انتساب این رساله به فارابی دارد و با اشاره به نسخه‌هایی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابخانه دانشگاه قدیس یوسف، کتابخانه استانبول و طوقیو سرای و هم چنین با اشاره به ترجمه آلمانی جی گراف (G.Graf) و تحقیق رشر (Rescher)، خلاصه‌ای از کتاب السیاسه را نقل می‌نماید. مسکویه نیز آن را در «الحکمة الخالده» آورده است.

* مقاله حاضر بخشی از مجموعه‌ای است که در واحد اندیشه سیاسی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در حال تدوین می‌باشد که بزودی مجموعه کامل آن به چاپ خواهد رسید.

باید اضافه نمایم این رساله در مجموعه‌ای با نام «مجموع فی السیاسه» که سه رساله با همین عنوان از ابو علی سینا و المغربی و فارابی دارد، به چاپ رسیده و در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی با شماره ۵۱۰-۲۰-۴ موجود است مترجم به زودی شواهد سندی و محتوایی این رساله را به طور مفصل در شرح آن انتشار خواهد داد.

السیاسه

مقدمه

هدف ما در این مقاله به طور ایجاز و اختصار، ذکر قوانین سیاسی‌ای است که نفع آن، شامل تمام افراد از طبقات مردم - که با سیاست سروکار دارند - بشود، تا در رفتار خود با گروه‌های هم سطح، ما فوق و یا مادون، مورد بهره‌برداری قرار دهند. بنابراین، ما به گروه خاصی از مردم و یا فرد خاصی و یا به زمان به خصوصی نظر نداریم؛ زیرا هر کسی در تعامل اجتماعی خویش نمی‌تواند در هر زمانی و با هر کسی، از هر نوع سیاسی که خواست بهره‌جوید (برای هر کسی و هر موردی و در هر زمانی سیاست متناسب لازم است).

قبل از ورود به بحث، به بیان مقدماتی چند می‌پردازیم:

(الف) جایگاه انسان

هر کسی با مراجعه به نفس خویش و تأمل در احوال خود و سایرین، خویشتن را در مرتبتی خواهد یافت که یا گروهی از مردم در آن مرتبت با او شریک‌اند و یا برخی دیگر از یک جهت و یا جهات متعدد بر او برتری دارند و یا گروهی را از مرتبت خویش پایین‌تر خواهد یافت. بزرگ‌ترین پادشاه هم اگر خویشتن را در جایگاهی برتر از همه می‌بیند، اگر با دقت در حال خویش بنگرد، خواهد دید که در بین مردم افرادی یافت می‌شوند که به نوعی در فضیلت بر او برتری دارند؛ زیرا هیچ جزئی از اجزای عالم امکان، یافت نمی‌شود که از جمیع جهات کامل باشد. همچنین هر فرد پست و فرومایه‌ای به نوعی پست‌تر از خویش را می‌یابد؛ از این رو، آنچه ما در تقسیم‌بندی منزلت مردمان بیان داشتیم، ناظر به این واقعیت است که افراد با به‌کارگیری سیاست‌های متناسب با این طبقات سه‌گانه، می‌توانند رفتار خویش را تنظیم نمایند، یعنی بکوشند تا از طبقه هم سطح

خود به طبقه فروتر تنزل نکنند.

(ب) تأمل در احوال آدمیان

سودمندترین روشی که در تحصیل علم سیاست و سایر علوم اجتماعی می‌توان به کار گرفت، مطالعه در اعمال و رفتار و احوال ظاهری و باطنی آدمیان است که لازم است در این باره، با امعان نظر و تأمل نگریست و بین رفتارهای نیکو و ناپسند و سودمند و زیان‌بار تمیز داد و کوشید تا به اعمال نیکو و پسندیده دست یافت و از منافع آنها بهره‌گرفت و در مقابل، از افعال زشت اجتناب ورزید، تا از مضار آنها ایمن و از تبعات سوء آنها سالم ماند.

(ج) قوای دوگانه انسان

برای هر شخصی دو قوه است، ناطقه و بهیمیه، و برای هر یک از آنها، نزاعی غالب در میان است. اما نزاع قوه بهیمیه، مانند برخورد لذت‌های زودگذر شهوانی نظیر: انواع خوراکی و انواع فراغت و استراحت، و نزاع قوه ناطقه، مانند اموری که نتایج پسندیده دارند؛ نظیر: انواع علوم و انواع کارهایی که عاقبت نیک دارند. پس اولین نشئه انسان، این است که در جایگاه بهایم قرار می‌گیرد تا آن که در او به تدریج، عقل نضج گیرد و قوه ناطقه نیرو یابد. تا این هنگام، قوه بهیمیه بر انسان غالب است و هر چه قوی‌تر و غالب‌تر باشد، فروکش کردن و خوار نمودن آن با آمادگی کامل ضرورت دارد. پس هر کسی که اراده وصول به فضایل را دارد، بر او لازم است که از بیداری و یقظت نفس خویش در هر زمانی غفلت ننماید و آن را به امور اصلح برانگیزاند و لحظه‌ای نفس را وانگذارد؛ زیرا در آن صورت، نفس، زنده است و هر زنده‌ای، متحرک است و ضرورتاً به طرف مقابل، یعنی بهیمیت حرکت می‌کند و در صورت حرکت بدان سمت، بر آن چیره می‌شود، به گونه‌ای که اگر اراده بازگرداندن آن بشود، رنج و زحمت، چندین برابر زحمت توجه و عدم اهمال، به انسان خواهد رسید و وقت مفیدی که شایسته بود برای تحصیل فضیلت استفاده شود، صرف بازگرداندن نفس از بهیمیت می‌شود و فضیلت نیز از دست می‌رود. آدمی در جمیع تصرفات خویش، از دو حالت خارج نیست؛ یا با کار پسندیده سرو کار دارد و یا با امور مذموم و ناپسند. و در هر کدام از این دو حالت، برای انسان فایده‌ای

وجود دارد، به شرط آن که بتوان از آن بهره برداری کند. و در هر کدام، منفعتی است که می توان آن را به دست آورد. و در هر کدام، موضعی برای ریاضت و تقویت نفس وجود دارد و انسان می تواند به آن امر پسندیده - که با آن مواجه است - تمسک جوید، مشروط به آن که راه تمسک به آن را بیابد و یا در صورتی که از تمسک به آن محروم شود به قدر طاقتش، خود را به آن شبیه نماید و یا آن امر را نزد نفس خویش نیکو بداند و نفسش را بر فضیلت آن متنبه کند و بر آن واجب گرداند که هر گاه فرصتی پیش آید، به آن تمسک نماید. شکی نیست که از این راه ها می توان به این امور دست یافت.

الف - راه تمسک دارد؛

ب - راه تمسک ندارد که خود را شبیه آن کند؛

ج - راه تمسک ندارد؛ متنبه بر فضیلت آن بوده و دنبال فرصت تمسک است.

هنگامی که انسان با امر ناپسندی مواجه می شود، باید بکوشد تا از آن پرهیزد و اگر راهی برای اجتناب نیست و در آن امر واقع شده است، باید تلاش کند که آن را از نفس خویش براند و اگر نمی تواند از آن خلاصی جوید، عزم خویش را جزم نماید تا هر گاه راه گریزی یافت، دگر بار به آن امر مذموم و نظیر آن روی نیاورد و هر گونه گرایش به آن را در نفس خویش زشت شمارد و راه عمل به آن را ببندد و با پندگیری از مضار آن، خویش را بیدار سازد. بنابر این، روشن شد که انسان در جمیع حالات خود از کوچک و بزرگ، خیر و شر آن، موضعی برای ریاضت و تقویت نفس خویش دارد.

د) شناخت خداوند

اولین چیزی که باید با آن آغاز نماییم، این است که بدانیم برای این عالم و اجزای آن، صناعی هست و شایسته است در همه موجودات تأمل بشود که آیا برای هر کدامشان، سبب و علتی است یا به صورت تصادفی به وجود آمده اند. با استقرا به اثبات رسیده است که برای هر موجودی سببی است. آن گاه باید در اسباب قریب موجودات نگریست که آیا برای آن اسباب نیز اسبابی وجود دارد یا خیر؟ به حکم ضرورت ما می بینیم که برای آنها نیز اسبابی یافت می شود؛ اما آیا این اسباب تا بی نهایت ادامه دارد و یا در بعضی از موجودات، بنابر قول به دور، متوقف می شود؟

شکی نیست که قول به جریان اسباب غیر متناهی، مضطرب و محال است؛ زیرا علم آدمی بر بی‌نهایت احاطه ندارد و از طرفی، استحاله قول به سببیت برخی از موجودات برای برخی دیگر نیز بر اهل نظر مخفی نیست؛ زیرا لازم می‌آید که یک چیز، سبب ایجاد خودش باشد، همچنان که اگر الف، سبب برای ب و ب سبب برای ج و ج سبب برای دال باشد، لازم می‌آید که الف، سبب برای خودش باشد و این محال است. پس یک راه باقی می‌ماند و آن، این است که اسباب، متناهی هستند و کم‌ترین چیزی که اسباب کثیر به آن متناهی می‌شود، واحد است پس سبب الاسباب موجود است و آن واحد است و مستحیل است که سبب و مسبب، یکی باشند پس همه اسباب عالم، منفرد به ذات است. از طرفی، آدمی قادر نیست در غیر آنچه با حواس خویش مشاهده می‌کند و یا عقل در می‌یابد، معرفت کسب نماید و برای او شایسته نیست که ذات باری تعالی را که سبب الاسباب است با اوصاف، توصیف و به الفاظ، تعبیر نماید. بنابراین، هنگامی که اراده توصیف و تعبیر خدای عز و جل را داشته باشد، باید بداند که تمامی اوصافی را که مشاهده کرده و معلوم او هستند، بر ذات یکتای خداوند حمل نمی‌شوند، زیرا او متفرد با لذات بوده و منزّه می‌باشد از همه آنچه قابل حس و شناخت است. در نتیجه، بهترین راه در کشف این حقیقت، آن است که در همه موجودات، نیک نظر شود و بعد از آن منکشف خواهد شد که آن‌ها بر دو صنف‌اند: با فضیلت و دیگر متصف به خساست. شایسته‌ترین موجودات نسبت به سبب الاسباب، افضل آنهاست؛ مثلاً در ملاحظه موجود و معدوم، واضح است که موجود، افضل از معدوم است؛ پس گفته می‌شود که او موجود است. و در موارد ملاحظه بین حی و غیر حی، روشن است که حی، افضل است. بنابراین، گفته می‌شود که او، حی است و همچنین در ملاحظه بین علیم و غیر علیم، به او صفت علم اضافه می‌شود و در جمیع اوصاف، حکم بدین منوال است. لذا بر هر کسی که در مقام توصیف ذات باری بر می‌آید، لازم است بداند که ذات او منزّه است از این که به آن صفت تشبیه بشود؛ بلکه او افضل و اشرف و اعلا است و برای احدی، راه احاطه علمی به او - آنچه که شایسته اوست - وجود ندارد.

با تأمل در آنچه بیان داشتیم، سزاوار است آدمی در اجزای عالم هستی اندیشه نماید

که با تأمل، در می‌یابد افضل موجودات، موجودات ذوانفس هستند و افضل ذوانفس، آن است که اراده و اختیار و حرکت از روی اندیشه و تفکر داشته باشد و افضل موجودات صاحب اراده و حرکت، موجودی است دارای قدرت تمیز و تفکر و عاقبت اندیشی باشد و آن جز انسان نیست: باید دانست که طبیعت در نظام خویش کار بیهوده و عبثی نمی‌کند. پس شایسته نیست خالق طبیعت و ذات باری که اختیار و تفکر و تدبیر نیکو را آفریده است، امر آن را مهمل گذاشته باشد و عدالت و صنع مستحکم خداوند، اقتضا می‌کند که برای سیر نظام هستی، طریقتی واضح قرار داده باشد.

هـ) پیامبر الهی

با عنایت به اقتضای فوق، لازم است که خداوند برای هدایت بشر، کسانی را از نوع خودشان برگزیند و برانگیزاند؛ زیرا سرشت آدمیان با هم جنس خو می‌گیرد و بدان گرایش می‌یابد و هدایت غیر هم جنس را بر نمی‌تابد.

بر همگان روشن است که انسان‌ها از نظر عقل و قوای نفسانی، درجات مختلفی دارند؛ به طوری که ممکن است کسی در یک فن بر همه هم نوعان خویش برتری داشته باشد، یا امکان دارد فردی آن چنان استعداد و ظرفیت روحی داشته باشد که بر او وحی نازل شود و بر همو واجب شود که پیام وحی را به دیگران برساند و تبلیغ رسالت کند و با آن نیرو و توان فکری و روحی، احکام را تشریح نماید و راه‌های درست را به انسان بنمایاند. بعد از آن که خداوند، رسول را فرستاد، باید تمام کسانی که قدرت تشخیص دارند، از وی پیروی کنند.

چنانچه همه افکار و آرای گوناگون، بر کلمه واحدی اجتماع نمایند و چیزی را بر آن ترجیح ندهند، آن گاه حق با آنهاست و سلامت همه جانبه با جماعتشان خواهد بود و شایسته است آدمی توجه نماید مسائل بی‌ریشه و آرای منحرف، او را فریب ندهد؛ زیرا با تأمل روشن می‌شود که بیشتر آنها باطل هستند.

و) ضرورت مکافات

باید دانست که مسأله مکافات، لازمه طبیعت است و در همه اعمالی که مقرون به نیت هستند، مکافات ساری و جاری است و دلیل آن هم این است که انسان را به جهت

اعمالی که در خواب انجام می‌دهد و یا امور غیر ارادی؛ چون: سرفه، عطسه، مرگ و حیات، تنفس، تهوع و... و نیز بر نیت مجرد از عمل، مجازات نمی‌کنند. اولین دلیلی که شایسته است انسان در مورد وجوب مکافات به آن استدلال نماید، مطلبی است که قبلاً بیان شد؛ به این که اگر انسان معتقد به معرفت باری و وحدانیت آن و منزله دانستن او از صفات مخلوقات و معرفت رسول خدا در هر زمان و مکان باشد و در راه مستقیم گام بردارد، به قدر عمل و نیتش، در سینه خود، وسعت و در احوال خویش، استقامت و از اشرار، سلامت و به هنگام اختیار، منفعت و در معیشت خود سداد خواهد یافت. هرگاه انسان به اینها یقین نماید، شایسته است که با قلبی قوی و نیتی صادق و سینه‌ای واسع، بر سیاست احوال اقدام نماید و مطمئن باشد که هر آنچه به دست می‌آورد - اگر چه کم باشد - سزاوار حظ کثیر است.

فصل اول: سیاست در قبال رؤسا

در این فصل ما در مقام بیان سیاست متناسب با رؤسا هستیم و وظیفه هر کس را با رؤسای ما فوق خود بیان می‌داریم. رابطه هر کسی با رئیس خویش، از چند حال خارج نیست:

الف - متصدی خدمت به او و از کارگزاران اوست؛

ب - گاه گاهی با او مواجه می‌شود؛

ج - از او دور است و فقط از او یاد می‌کند.

اما وظیفه گروه اول؛ یعنی متصدیان خدمت به رؤسا (= کارگزاران و پیشکاران) این است که با شایستگی کامل در انجام وظیفه خود مواظبت و ملازمت بلیغ نمایند و بکوشند تا همواره یاد رؤسا نصب العین آنها باشد و هیچ‌گاه از خستگی و ملالت، هراست به دل راه ندهند و به ویژه در انجام خدمت به ملوک و شاهان، خستگی ناپذیر باشند و همواره ملازم رؤسا و در صدد ستایش آنان در همه امور دقیق و مهمی که انجام می‌دهند، باشند و تلاش نمایند برای کارها و گفته‌های رؤسا، توجیه و تفسیرهای نیکو و شایسته آنها بیابند. البته به شرطی که کار رئیس، واجد آن باشد؛ زیرا چیزی در این جهان نیست مگر آن که

دو چهره زشت و زیبا دارد و کارگزار و رئیس باید بکوشد کارهای او را در حضور و یا غیابش، زیبا جلوه دهد و چنانچه تدبیر امور رئیس به او واگذار شده، مثل آن که وزیر یا مشاور و یا معلم او باشد و ناگزیر است جنبه صلاح را در اعمال در نظر بگیرد، باید بداند که رؤسا به رود خروشان می مانند که از فراز جاری می شوند و با غرش، مسیر را در می نوردند و آن کس که بخواهد در برابرش بایستد و به جهتی منحرفش گرداند، در آن سیل بنیان کن غرق خواهد شد. اما اگر سعی او هماهنگ و هم جهت با سیل خروشان باشد؛ یعنی کناره های مسیر رود را هموار و مستحکم سازد و جریان سیل را تسهیل نماید، از زیانش در امان می ماند.

دیگر آن که در موارد تبدیل اراده رئیس، شایسته است کارگزار او سعی وافر نماید تا در رأی جدید با او همکاری و همیاری نماید و البته در سلوک خویش با رئیس، از در امر و نهی وارد نشود؛ بلکه تلاش او در وجه صلاح و ارائه مصلحت باشد و هر از چند گاهی به صورت حکایت از غیر و به طرزی زیرکانه، خلاف امر رئیس را تفسیح و نواقص کار را گوشزد نماید که اگر چنین کند، اوضاع بر وفق مراد خواهد چرخید.

او باید حافظ و امین اسرار رئیس باشد و همه احوال ظاهری وی را کتمان نماید؛ زیرا با کتمان احوال ظاهری، می توان جلو افشای اسرار باطنی را گرفت و چنانچه بعضی از اسرار ظاهری فاش شود، دیگر اطمینانی بر حفظ اسرار مکتوم نخواهد بود؛ زیرا امور و احوال ظاهری و باطنی به هم پیوسته اند. لازم است این نکته را گوشزد نمایم که رئیسان در بیان مردمان دارای این خصیصه اند که همه مردم را خدمتکار و عبد می پندارند و خود را در تمام کارهایشان مصیب و بر حق می دانند و این ویژگی در اثر کثرت مدح و تعریف و تمجید از آنها و این که مردم آرا و افکارشان را پذیرفته اند، به وجود آمده است و خصلت ثناگویی در سرشت آدمیان هست [که باید آن را از بین برد].

کارگزار رئیس نباید اخبار و مسائل مربوط به خویش را در حضور او بازگوید، اگر چه رئیس در حال سرور و انبساط باشد؛ زیرا ممکن است همان اخبار به عنوان جرم علیه او به کار گرفته شوند و همچنین در مورد گزارش هایی که از کارهای زشت او به رئیس رسیده، اقرار نکند؛ چرا که در تغییر و تحولات، از عواقب خبر و اقرار، در امان نخواهد بود.

چنانچه بین او و رئیس، حالتی پدید آید که کار قبیح واقع شده را یا باید فقط خود به عهده بگیرد و یا مسؤولیت آن را متوجه رئیس بداند در این صورت بکوشد مسؤولیت آن را خود عهده دار شود و برای آن، توجیهاتی بتراشد و بدین طریق، رئیس مبراً می شود. البته سعی نماید برای آن سببی بیابد تا شروع آن را متوجه غیر بکند تا سرزنش بر آن کار نیز متوجه آن غیر باشد، اگر چه در نهایت متوجه رئیس هم بشود.

در باب عبودیت برای انسان چیزی بهتر و سودمندتر از ترک حظ نفس در همه کارهای اساسی نیست؛ از این رو، باید توجه داشت که در مسائل مربوط به رؤساء، انسان هیچ کاری را انجام نمی دهد، مگر آن که برای نفس خویش در آن بهره ای می یابد پس شایسته است که اگر چنین کند، میوه خیر آن را خواهد چید و الا اگر مشغول بهره نفسانی خویش شد، کارش بر وجه مطلوب نخواهد چرخید و در آن خلل به وجود می آید و ترک آن بهتر از افساد در آن است.

نکته شایسته ذکر این که، کارگزاران رئیس با ظرافت و لطافت از طریق رؤسا به منافع خویش دست یابد؛ بدین صورت که از او، اسباب و وسایل تولید و کسب منفعت و روزی بطلبند نه آن که مستقیماً از او با الحاح و اصرار و حرص و طمع مال بخواهد؛ مثلاً خواستار آن باشد که دست وی را باز بگذارد تا از راه های مشروع، اموال و منافع خویش را به دست آورد و در نتیجه، درخواست های وی کم و منافع او زیاد شود و خلاصه باید سعی بلیغ داشت که از طریق رؤسا به روزی خویش رسید نه آن که از آنها دریافت کرد؛ زیرا کسی که از طریق آنها منافع خویش را تحصیل می کند، او را عزیز می دارند و هر آن که از آنها بگیرد، همواره مورد ملامتشان است.

نکته بسیار مهم این است که کارگزار رئیس با بهترین شیوه به او بفهماند که وی، نفس خویش را از همه تعلقات مادی و ثروت بر حذر داشته است و نباید این تصور ایجاد شود که او، چشم طمع به مال و منال رئیس دوخته است و یا به دنبال دست یابی به شؤونی از شؤونات ریاست اوست؛ زیرا در آن صورت، در معرض طرد و محرومیت و ممنوعیت قرار می گیرد. از این رو، باید همه تلاش خویش را به کار اندازد تا به رئیس بفهماند تمام هم و غم و فعالیت های او برای زینت و شوکت ریاست اوست و این مهم ترین رمز

بقاست. البته باید توجه داشت که برای رؤسا، مختصاتی است که نباید آنها را تحصیل کرد؛ زیرا اگر چیزی از آن به دست دیگران بیافتد، هم خود را در معرض هلاکت نهاده و هم آن چیز را تلف ساخته است. با وجود این، آنچه باید بر آن تأکید کرد، این است که برای کارگزاران رؤسا شایسته است که از آنها اظهار بی‌نیازی و استغنا ننماید و حتی در چیزهایی که مقدارش کم است، خود را بی‌نیاز نشان ندهند. البته اظهار قناعت و رضایت در همهٔ امور و احوال امری لازم و مطلوب است.

اگر از جانب رئیس بر او غضب شود، تلاش کند زبان به شکایت نگشاید و از دشمنی و حقد پرهیزد و تقصیر و گناه را متوجه خویش بداند و جد و جهد نماید تا با شیوهٔ مطلوب، غضب و سخط رئیس را فرو نشاند.

آنچه بیان داشتیم قوانینی بود که با به کار بستن آنها در معاشرت با رؤسا، توفیق رارقیق خواهد بود.

فصل دوم: سیاست در قبال طبقه هم سطح

در این فصل وظیفهٔ انسان را با گروه هم‌تا و هم سطح خود بیان می‌کنیم. قبل از ورود به بحث، لازم است بدانیم افراد این گروه از سه صورت خارج نیستند؛ یا دوستان هستند و یا دشمنان و یا آن که نه دوست‌اند و نه دشمن.

اما دوستان، خود بر دو صنف‌اند:

۱- انسان‌های پاک و مخلص در دوستی: شایسته است آدمی با آنها پیوسته به مهر باشد و مراعات احوالشان را بنماید و به قدر میسر، هدایای نیکو به آنان بدهد و در روابط با آنها هیچ‌گاه ملال و خستگی و کوتاهی‌ای بروز ندهد. انسان باید بکوشد تا دوستان بیشتری داشته باشد؛ زیرا دوست، زینت آدمی و یار و یاور اوست. فضایل را در انسان زیاد می‌کند و حافظ اسرار اوست. لغزش‌های انسان را از بین می‌برد و بالطبع، هر چه دوستان بیشتر باشند، احوال او در بین آنها بهتر و از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود.

۲- دوستان ظاهری: اینان اظهار دوستی‌شان تصنعی است و شایسته است انسان با آنها مدارا و به آنها نیکی نماید و اسرار خویش - خصوصاً عیوب و نواقص خود - بر آنان

پوشیده دارد و اطلاعات مهم در مورد گفتار و کردار و حالات خود در اختیارشان ننهد و راز خود را در مورد نعمت‌ها و وسایل تولید و کسب روزی خویش با آنها آشکار نکند و با صبر و مدارا به حسب ظاهر دوستشان باشد و در راه باطل با آنها همکاری نکند. آنها را به جهت تقصیر و کوتاهی شان مؤاخذه ننماید و در مواردی که از آنها قصوری سر زده، سرزنشان نکند و بر آن تقصیر، مجازاتشان نکند؛ زیرا اگر چنین کند، ممکن است آنها اصلاح شوند و بر وفق مراد وی عمل نمایند و از دوستان صدیق و با صفای او بشوند.

بهترین نشانه بر صداقت در دوستی و اظهار وفا و جلب محبت و وجوب حق دوستی، این است که انسان نه تنها مراعات حال دوست؛ بلکه مراعات حال دوستان دوستش را نیز بنماید؛ زیرا انسان وقتی می‌بیند که دوستش به فکر حال دوستان و وابستگان اوست؛ از همین رفتار، به صداقت محبت او در دوستی با خود اطمینان می‌یابد و امید و آرزوی خویش را در دوستی او قوت بخشد. برترین رفتار آدمی با دوستانش، این است که در وقت نیازشان بدون آن که بخواهند دستگیرشان باشد و رعایت حالشان را بنماید که اگر با این اوصاف مشهور شد، دوستانش بسیار می‌شود و همه دوستی او را می‌طلبند.

گروه دشمنان نیز بر دو صنف اند:

۱- کینه ورزان: انسان باید کاملاً مراقب آنها باشد و با تمام امکانات خویش از حالاتشان آگاه باشد و هرگاه مکر و خدعه و تدبیری کردند، با تدبیری بهتر و برتر به مقابله با آنان برخیزد.

همواره شکایت آنان را به رؤسا و عامه مردم ببرد تا آگاه شوند که دشمنشان کیست و قولشان در احدی کارگر نیفتد و به سبب همین دشمنی در گفتار و کردار، متهم باشند و مردم آنان را نپذیرند.

هرگاه آدمی از اصلاح کسی مأیوس شد و به سوء طبع او اطمینان و یقین کرد و کینه او را در دل گرفت، باید فرصت را غنیمت بشمارد و او را از بین ببرد و اگر بر توانایی خویش در این کار یقین دارد، از آن غفلت ننماید و اگر بداند که نمی‌تواند کار را تمام نماید و از شر او نجات یابد، نباید در کار خویش عجله نماید تا عذر و بهانه به دست دشمن ندهد.

۲- حسودان: انسان باید آنها را رنج دهد و ناراحت کند؛ به این صورت که نعمت‌های

خود را به رخ آنان بکشد تا قلبشان ذوب و دلشان بسوزد و در عین حال، مواظب دسیسه‌ها و توطئه‌های آنان باشد و با تدبیر روشن گرداند که آنان به او و دیگران حسد می‌برند و بدین طریق همه، آنان را بشناسند و مشهور خاص و عام شوند. اما گروه سوم (یعنی کسانی که نه دوستند و نه دشمن) توده مردمند که ظاهر سازی نمی‌کنند. اینان به طبقاتی تقسیم می‌شوند که مهم‌ترین آنها به همراه وظیفه هر کس در قبال آنها را بیان می‌کنیم:

۱- ناصحان

اینان کسانی‌اند که بی چشمداشتی نصیحت می‌کنند. سزاوار است انسان با چنین افرادی خلوت کند و به کلام آنها گوش فرا دهد و البته مراقب باشد که فریب هر سخنی را نخورد و در قبول آن شتاب نورزد و به هر چیزی ترتیب اثر ندهد؛ بلکه کاملاً در القانات و گفتارهایشان تأمل نماید و اهدافشان را بشناسد تا با توجه به آن اهداف، حقیقت گفتارشان روشن شود. پس هرگاه آن را صواب و درست یافت، انجامش دهد و با خوبی و شوق پذیرایش باشد.

۲- صالحان

اینان بدون توقع، می‌خواهند مردم را اصلاح کنند. شایسته است آنها را در این هدفشان مدح و ستایش کرد و چه نیکوست که آدمی در همه احوال، خود را شبیه و در سلک آنان بداند؛ زیرا مرام آنها مورد پسند همگان است و هر کس شبیه آنان باشد، در نزد مردمان به خوبی خیر خواهی اشتهار می‌یابد.

۳- سفیهان

با اینان باید به مهر و متانت و صبر رفتار کرد و بر کارشان خرده نگرفت و به مقابله بر نخاست، تا دریابند که دیگران به سفهتشان توجهی ندارند و با عنوان دیوانگی و دشنام، آزارشان ندهند. بنابر این، باید رفتار دیگران با این طایفه، با بی توجهی و تحقیر همراه باشد.

۴- متکبران

مقابله به مثل، در مورد اینان رواست و باید این کار صورت گیرد؛ چراکه آنان فروتنی

را بر ناتوانی و ضعف حمل می‌کنند و می‌پندارند در کار دیگران خلل و ضعف وجود دارد و فقط کار خودشان درست و صواب است و لذا ناگزیر دیگران با آنان با فروتنی و کرنش رفتار کنند. اما اگر تکبر دیگران و رفتار از سرکین آنان را در مقابل خویش ببینند و مردم بدین وسیله آزارشان دهند، متوجه می‌شوند که خود گناه کاراند و چاره‌ای جز فروتنی و حسن معاشرت با مردم ندارند.

فصل سوم: سیاست در قبال گروه‌های پایین جامعه

انسان در مورد طبقهٔ مادون خود وظایفی دارد که این فصل، متکفل بیان آن است. یکی از گروه‌های مادون، ضعیفان هستند که خود، به اصنافی تقسیم می‌شوند:

۱- مستمندان: این صنف خود به اصناف مختلفی تقسیم می‌شود:

الف) فقرایی هستند که در گدایی اصرار می‌ورزند که شایسته است انسان به آنان چیزی نبخشد و اصرارشان را بی‌جواب بگذارد تا این کار را ترک نمایند، مگر آن که یقین حاصل شود که آنان واقعاً محتاج‌اند و به ضروریات زندگی نیازمندند که در آن صورت، بذل، بلا مانع است.

ب) مستمندانی هستند که به دروغ ادعای فقر می‌کنند که لازم است انسان آنها را شناسایی کند و بین آنها تمیز دهد که اگر تعمد بر کذبشان به عنوان نوعی تدبیر باشد، با آنان به اعتدال (یعنی نه منع و نه بذل تمام) رفتار کند.

ج) محرومانی هستند که در اظهار نیازشان صادقند. در مقابل این گروه، سزاوار است که در حدّ توان بدون آن که انسان خود را در مضیقه قرار دهد و به خود خللی وارد کند، سرپرستی آنان را بر عهده گیرد.

۲- محصلان نیازمند: کسانی هستند که به فراگیری علم می‌پردازند و نیازمند به علم هستند. گروهی از اینان، فرومایه‌اند و علم می‌آموزند تا در بدی و شر به کار برند. شایسته است انسان آنان را به تهذیب اخلاق وادارد و آن بخش از علوم را که اگر فراگیرند در راه شر استعمال می‌کنند، بدیشان نیاموزاند و بکوشد پستی و فرومایگی آنان را به دیگران بنمایاند تا از ایشان دوری جویند.

در بین این گروه، افرادی کم‌هوش و کودن هستند که به ذکاوت و استعدادشان امید

نمی‌رود و شایسته است اینان را به کاری که بیشتر به نفعشان است، تشویق کرد و گروهی نیز متعلمان متخلق به اخلاق پاک و طبایع نیکو هستند که لازم است انسان، چیزی از علوم را از آنان دریغ ندارد.

فصل چهارم: سیاست نفس

بعد از بیان وظیفه هر کس در قبال طبقه مافوق و مادون، در این فصل به بیان وظیفه هر کس در قبال خویش اشاره می‌نماییم؛ زیرا سزاوار است آدمی به احوال خویش بنگرد و در هر حالی، با آگاهی، آنچه به صلاح اوست، به کار بندد. [در این جا به مواردی از این نگرش‌ها اشاره و وظیفه انسان را بیان می‌کنیم].

الف - مسأله مالی: در این خصوص بسیار ضروری است آدمی در راه‌های دخل و خرج خویش بیاندیشد و نهایت اندیشه خود را در مورد دخل و کسب مال به کارگیرد و با رعایت اصول دینداری و مروت و حفظ عرض و آبرو، در این راه بکوشد. باید دانست که هر کاری که در آن منفعتی باشد، همواره و برای همه پسندیده نیست؛ مثلاً دباغی و رفتگری و تجارت‌های پست و قمار بازی، راه‌هایی هستند که برای افراد صاحب مروت و جوانمرد پسندیده نیست. پس در صورت اجتناب از این راه‌ها و کسب مال از راه معقول، باید خرج خود را مطابق و متناسب با دخل خویش نماید و بکوشد تا او را سخی بدانند و البته بخشش مال، بدون برنامه ریزی را سخاوت نمی‌گویند؛ بلکه باید در جای و راه مناسب و به اندازه معتدل - که شایسته بخشنده و گیرنده باشد - بخشش شود.

ب - مسأله جاه و مقام: در این مورد باید با جد و جهد تمام در صدد احراز مقامی باشد؛ به طوری که اگر امر دایر شود بین دو کاری که در یکی منافع مادی فراوان و در دیگری مقام و منزلت بالایی است، باید به آن امری که نفع بیشتری برای او در افزایش مقام داشته باشد، مبادرت ورزد؛ زیرا هر مقام و پستی به ضرورت، مال را با خود می‌آورد، اما عکس آن صادق نیست؛ یعنی با داشتن مال، ضرورتاً مقام هم به دست نمی‌آید.

ج - مسأله لذات و شهوات: سودمندترین کاری که انسان در معیشت خویش به کار می‌گیرد، این است که لذت‌ها و شهوات را حتی المقدور از طریق مقامش جلب نماید نه از طریق مال؛ زیرا کسی که می‌خواهد لذت را با مالش به دست آورد، آن طور که می‌خواهد به آن

نمی‌رسد و از طرفی، ممکن است مال نیز از کفش بیرون برود و مردم بر او بخندند و هر کس که از طریق او به منافی می‌رسید، اینک دشمن او بشود. اما کسی که از راه مقام خود، حوایج مردمان را بر طرف نماید، به لذاتش - آن طور که می‌خواهد و بلکه بالاتر - می‌رسد و هر کس که برای او، به جهت این که آن شخص در مقامش طمع دارد، لذتی جلب می‌کند، صدیق همیشگی و خیر خواه اوست. البته ناگفته نماند که ما به دست آوردن لذت را از طریق انفاق مال نفی نمی‌کنیم، ولی می‌گوییم تکیه اصلی باید بر طریق جاه و مقام باشد.

د - مسأله حفظ اسرار؛ بحث در این جا در دو مقوله حفظ اسرار خویش و کشف اسرار دشمنان است و اگر کسی یکی از این دو باب را بشناسد، به طور طبیعی باب دیگر را نیز خواهد شناخت. باید دانست برای هر کدام از طبقات سه گانه، نوعی حفظ اسرار و یا کشف اسرار وجود دارد و آنچه را ما در این جا بیان می‌کنیم، برای هر یک از طوایف به تناسب آنها کارایی دارد. اولین سود حفظ و کتمان اسرار، این است که انسان در تدابیر خویش، توانایی جولان فکری داشته باشد و در به جریان انداختن و نگه داشتن آن تا به دست آوردن وجه صواب، قادر باشد؛ زیرا مادامی که مسأله مخفی است، انسان بر آن مسلط است؛ اما اگر فاش شد از حیطة قدرت او خارج می‌شود.

باکتمان آرا و تدابیر، آدمی از آفات در امان می‌ماند و البته یکی از آفات عدم کتمان، پیامدهایی است که از پخش آرا و تدابیر عارض می‌شود که جلو جریان آرا و تدبیر را می‌گیرد و صاحب اندیشه را به تنگ می‌آورد. آفت دیگر، از بین رفتن تازگی اندیشه می‌باشد و ثمره هر رأی و اندیشه و نفوذ آن، در تازگی و طراوتش است. آفت دیگر این که، هرگاه رأی علنی شود، مورد نقض و ابرام واقع می‌شود و اگر مکتوم بماند، از آن در امان است؛ زیرا هر امری نقیضی دارد.

آفت دیگر، این است که، انسان صاحب رأی و تدبیر تا رأی خویش را متحقق نکند، غافلگیر نمی‌شود و با تحقق است که مبهوت و حیران می‌شود و با چیزهایی مواجه می‌گردد که اصلاً تصور آن را نمی‌کرد؛ اما اگر قبل از وقوع، آن رأی علنی شود، قابل تحفظ و تحرز است و در نتیجه، رأی و تدبیر بلا اثر می‌ماند و زمانی که صرف استحکام

آن شده بود، تلف می شود.

ه. امر مشاور: امر مشاور، آدمی در آرا و تدابیر خویش ناچار است با دیگران مشورت کند. پس شایسته است آنها را با افراد شرافتمند و بلند همت و دارای عزت نفس و آنان که از عقل و اندیشه سرشار برخوردارند، در میان بگذارد؛ زیرا امثال اینان، آن آرا و افکار را آشکار نمی کنند. همچنین در هنگام طرح رأی مشورتی، اموری را مطرح نماید که معمولاً در امثال آنها نظر مشورتی باعث قوام و استحکام آن می شود.

صاحب رأی باید در اخبار و احوال پیشینیان تأمل نماید و در مورد گفته‌هایی که در مورد سیاست‌های متناسب با تدبیر خویش است، گوش فرا دهد و مخفی کاری را فراموش ننماید و همواره بکوشد در مورد امور ظاهری متعلق به آن تدبیر، مراقب باشد؛ زیرا که با ظهور آن، همه اسرار ظاهر می شود و بدون آن که در نفس خویش حرص بر استعمال اضرار داشته باشد، در ظاهر، ضد آن رأی عمل نماید؛ زیرا اگر با حرص و شوق آن را انجام دهد، دلیل بر این است که در واقع و نفس الامر طالب آن بوده است؛ به علاوه، متهم خواهد شد. صاحب رأی باید شناخت اسرار را از طریق همه امور ظاهری و باطنی به دست آورد.

اما امور ظاهری در آن چیزی است که از رئیس صادر می شود؛ مانند: تصمیم‌گیری‌ها، فراهم نمودن توانایی‌ها؛ آمادگی برای به عهده گرفتن اموری که در گذشته در مورد آنها کوتاهی به عمل آمده، امور متشتت و پراکنده و پراکندن مجموعه‌ها و به طور کلی تغییر همه احوال ظاهری؛ خودداری از اموری که انسان در گذشته خودش به صورت مستقیم به آنها می پرداخت؛ نزدیک کردن کسانی که دور هستند؛ دور نمودن کسانی که نزدیک‌اند؛ افزایش آگاهی به اخبار و وقوف بر گفته‌های مختلف در همه مسائل و هوشیاری در توجه به مسائل گذشته.

اطلاع از همه این موارد برای صاحب رأی و تدبیر لازم است.

اما از امور باطنی، می توان به موارد ذیل اشاره کرد: اطلاع بر احوال اهل راز و افراد دور اندیش و خود داری آنان از اموری که از آن خود داری نمی کردند و وادار نمودن آنها بر آنچه از بیانش خود داری می کردند؛ زیرا اگر راز داران و خواص، دور اندیش

نباشند، از مصادر امورشان و موارد رموزشان مسائلی بر ملا می‌شود که رؤیسان، آنها را پنهان می‌داند. از گفته‌ها و مزه دهان‌کنندگان (غیر فصیحان)، کودکان، جاهلان، زنان و سفیهان و کم‌خردان آگاهی یابد؛ زیرا در میان آنان، خردمند صاحب رأی نیست و وقار و متانتی ندارند که مانع از بروز اسرار شود.

یکی از طرق بسیار خوب برای به دست آوردن اسرار، بسیاری گفت و شنود است؛ زیرا هر فردی مونس و یاری دارد که همه مافی الضمیر خویش را با او در میان می‌نهد و چون گفت و گو زیاد شود، خواه نا خواه بسیاری از رازهای درونی را بیرون خواهد ریخت.

در پایان این قسمت، باید بیافزاییم که هر امر و تدبیری همواره بر وفق مراد همه صاحبان تدبیر و مراقبان رئیس نیست. و روش پیروزی بر خصم، اولین چیزی که برای ظفر بر خصم لازم است، برتری طلبی بر اوست در هر نوع فضیلتی که او دارد. اگر از اهل فضل است، باید خواست که دشمن از این امر آگاه شود؛ زیرا همین امر، مایه ضعف او خواهد بود و جنب و جوش او را خاموش می‌گرداند و باید معایب او را از کوچک به بزرگ، ظاهر و باطن برای خود او شماره کند و در بین مردم پراکنده سازد.

البته باید مراقب بود که صدق و راستی را مراعات و از مرز خارج نشد و از نسبت دروغ به خصم بر حذر بود؛ زیرا این گونه نسبت‌ها ممکن است برایش امتیازی به حساب آید. مسأله دیگر این است که باید از خلق و خوی و رفتار و عادات خصم آگاه شد تا در وقت ضرورت، به مقابله با آن پرداخت و باید کوشید تا بر اموری که خصم را به ستوه می‌آورد، آگاهی یافت تا بدان وسیله و با هر سببی که موجب ناراحتی اوست، وی را از پا در آورد. اینها شرایط پیروزی بر خصم و از بهترین شیوه‌های رسواکردن او می‌باشد و در واقع، بازگشت همه این تدابیر، نجات و خلاصی از او و نیرنگ‌های اوست.

ز- مسأله ادب؛ ادب از اموری است که بیشترین نفع را به آدمی می‌رساند و اصل ادب ممارست آن در ظاهر است و از جمله ادب‌ها، شناخت پنهانی‌ها و غنیمت دانستن لغزش‌هاست و مهم‌ترین ادب، آگاهی و اطلاع از کارهای مردم است. و شدت مراقبت بر این که از امور او، کسی مطلع نشود. از دیگر موارد ادب این است که انسان در ابتدا قصد

انجام هدف را نداشته باشد و با غیر مقصود آغاز کند، سپس مقصود در پی گیرد. دیگر این که، انسان در روند اعتلای خویش از پائین آغاز کند تا به درجه بالا برسد؛ زیرا این روشی است پسندیده و خلاف آن مردود است. از جمله آن که، ابتدا کار سنگین بپذیرد، آن گاه کار سبک را بپذیرد و خشم و رضای خویش را به حد افراط نرساند. در بعضی از حالات اگر نتیجه نهایی پیروزی است، کار را به تأخیر اندازد، شکیبایی ورزد تا در سر فرصت به پیروزی دست یابد. برای مسائل زمینه سازی و مقدمه چینی را پیشه خود سازد. خواسته اش را از زبان دیگران بیان کند. آنچه بیان داشتیم، اصول و قوانینی بود که اگر انسان آنها را در زندگی خویش به کار بندد و بر اساس آن در امور و اسبابش عمل کند، احوال او قوام می یابد و ایامش نیکو می شود و از آفات بسیار در امان می ماند و بسیار سعادتمند خواهد شد.